



Palestinians massacred in Sabra refugee camp in 1982

خط نظامی سازمان آزادیبخش فلسطین و

درسهای بیروت

سالم است که مبارزه مسلحانه در کردستان تحت رهبری نیروهای بورژوا - فئودال، بورژوا ناسیونالیست و خرد، بورژوا ناسیونالیست جریان داشته و دارد. بخشی از این نیروها دارای جنبش ناسیونالیستی انقلابی و مترقی بوده و بخشد بگری یا ناسیونالیسم ارتجاعی خود به آلت دست امپریالیسم بدل گشته و با در حال تبدیل شدن به چنین ابزاری هستند.

هرکدام از این نیروها و گرایشات با یکدیگر مبارزه مسلحانه بعنوان عالیترین شکل مبارزه طبقاتی ارتشهای خود را سازمان داد مانند: این ارتشها تا ایلات و اهداف و مقاصد سیاسی - ایدئولوژیک طبقات معینی را در خود متمرکز کرده و خلق نظامی و استراتژی نظامی شان به موجزترین و فشرده ترین وجهی خط سیاسی ایدئولوژیک شان را بیان میکند.

این نیروها جنگ و استراتژی نظامی خود را نه اساسا برای تغییر بدگرگونی انقلابی جامعه با هدف سرنگونی مسلحانه قدرت دولتی و درهم کوبیدن تمامی مناسبات کهنه و ارتجاعی، نابودی تمام اشکال نابرابری و ستم و استثمار و تحویل ساختن جامعه پیمانها به بخش از تحویل ساختن تمام جهان بسوی کمونیسم، بلکه برای تغییرات جزئی و منحوی از آنجا، حفظ مناسبات حاکم پیش میروند.

یکی بخاطر آن میجنگد که دشمن را بیای میزاند اگره کشاند و امتیازاتی از وی بگیرد، و آن دیگری جنگ خود را برای استفاده و تبلیغاتی و کسب امتیازات ناچیز و حقیر و مطرح نمودن خود برای بالایی ها بهتر میبرد. و دیگری جنگ را بعنوان ابزاری برای استفاده از تضاد های میان مرتجعین و با حتی - همراه بدتر از آن جنگ خود را تابع تضاد های بین مرتجعین بدولت های ارتجاعی میکند. و پاکسانی دیگر هم هستند که مبارزه مسلحانه را بخاطر "سنت موجود" و یا "صنعت برای بوجود آوردن تناسل سب قوای مساعد و مناسب به نفع زحمتکشان" میبینند. قطعاً چنین سیاستها و استراتژی نظامی خود را بطور اجتناب ناپذیری در اصول تشکیلاتی و ترکیب و ساختار ارتش و راه رشد آن در پیشبرد جنگ و تربیت سربازان، چگونگی مناسبات با توده های وسیع، و چگونگی برخورد به متحدین و دشمنان و شیوه - ها و تاکتیکهای جنگ و... نشان میدهند.

جنبش فلسطین از یکسری جهات شباهتهایی در زمینه وجود دائمی پت جنبش مسلحانه توده های وجود ستمگری ملی، گره خوردگی تضاد های بین مرتجعین محلی و دولتهای منطقه، تضاد های دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق به سرکردگی آمریکا و شوروی و... با جنبش کردستان دارد. این مقاله نمونه بسیار زنده ای از عملکرد چنین "استراتژی های نظامی" در جنبش فلسطین و ویژه جنگ در بیروت در سال ۱۹۸۲ را نشان میدهد و در سبایی را از خطرات و فرصتهایی که در مقابل پای جنبش فلسطین بوده بیرون میکشد. و اهمیت یک خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح مارکسیستی و تبع آن یک استراتژی نظامی صحیح مارکسیستی را هرچه بیشتر برجسته می نماید. و در شرایط کنونی به نسق "استراتژی های نظامی" موجود در کردستان پاری میرساند.

ما درآینده و در مورد مبارزه مسلحانه، خط نظامی و جایگاه آن و نند خطوط نظامی غالب، برجسته کردستان نظراتمان را ارائه خواهیم داد.

در مطالعه این مقاله باید در نظر داشت که این اثر در چند سال پیش نوشته شده و بطور صحیح بودن در خطوط اساسی، منعکس کننده تحولات بعدی در جنبش فلسطین و اوضاع بیروت نمی باشد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - کمیته کردستان

دیسماه ۱۳۶۰

خط نظریاتی سبب از زمان آزاد پیکش فلسطین و درسهای بیروت (یک نامه)

نامه زیرین برای ارائه برخی ایده های پایهای در مورد موضوع فوق نوشته شده و انتظار میسرود که بتواند بحثی را در این مورد باز کند .

سند " اصول پایهای برای وحدت مارکسیست - لنینیستهای جهان " اعلام میدارد : تشبیه انقلابی جامعه بدون سرنگونی سلطانه قدرت ارتجاعی دولتی غیر ممکن است . در حالیکه تحلیل شخص از ماهیت و خصوصیتهای کشورهای مختلف باید نمود و آنرا بحساب آورد ، اما کمونیستها در همه جا باید آن اصل اساسی که بدین شکل توسط مائوتسه دون فرموله شده را بکار بندند و بدان متکی باشند ، " وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب مبارت است از گرفتن قدرت با نیروی مسلح و حل قضیه با جنگ . این اصل م . ل در مورد انقلاب جهانشمول میباشد و در مورد چین و دیگر کشورهای جهان درست است " (نقل از اصول پایهای برای وحدت م . ل ها و برای خط جنبش کمونیستی بین‌المللی - پیش‌نویس تهیه شده توسط حزب کمونیست انقلابی شیلی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا - سال ۱۹۸۱ - من ۲۳ پاراگراف ۱۱۲)

تجربه اخیر مبارزه خلق فلسطین برای رهائی ملی بروشنی نشانگر فوریت و عاجل بودن درک و فهم اصل فوق و مفاهیم آن است . تدوین یک استراتژی نظامی صحیح برای انقلاب فلسطین در دستور روز است و هیچ وجه وظیفهای نیست که بتوان با باید بخاطر عقبگرد های اخیر آنرا به عمیق انداخت . اگر تجربه اخیر نمایانگر چیزی باشد ، آن چیز طرحهای توهم آمیز از یکراه نسبتا حفر و بدون درد سر بسط رهایی از طریق معاملات دلالتی با قدرتهای بزرگ پراگماتیسم است به اصطلاح " روشن بین " می باشد ، چیزی که نه به پیروزی بلکه به فاجعه و فلج شدن انجامید . این امر وظیفه انتقد از شیوه های گذشته را که نیروهای انقلابی را دست بسته ساخته و با بستن چشم آنها انرژی شان را به زنجیر کشید و منجر به کنار گذاشتن هرگونه تلاشی در جهت برهائی جنگ انقلابی توده ها شد و جنگ انقلابی توده ها را بمنابۀ " آرزوی عالی اما غیر عملی " توسیف کرد ، را الزامی میسازد . اوضاع جنگ انقلابی توده ها را به پیچیده بی‌معرف و کهنه نساخته است . در واقع این دکترینی درخشان است و دارای پتانسیل انقلاب کردن می باشد .

مبارزه فلسطینیان بدون شك تاثیر عظیم بین‌المللی داشته است - شاید حتی بیشتر از تاثیرات سالهای ۶۰ - خاورمیانه، هم بدلیل درگیریهای منطقه‌ای و جهانی و تقابل امپریالیستها و مبارزه طبقاتی و ملی، نقطه تمرکز است. چنین قلمرویی زمینه مساعد و حاصلخیزی را برای مبارزه مسلحانه توده‌ای فراهم می‌کند، و در همان حال دارای مشکلات و مسائل پیچیده‌ای نیز می‌باشد. تلاش برای ترسیم یک سناریوی "پسته" که در آن مبارزه خلق فلسطین علیه اسرائیل جدا از (اما در آن تنیده شده) ممکن است برای تحلیل از مسئله در مقطع مشخص مفید

باشد، اما البته دارای ناروشنی‌های زیادی است کارکرد تضاد‌های جهانی ممکن است تاثیرات زیادی را بر چگونگی حل یک مبارزه خاص داشته باشد در حالیکه میتواند کمابیش این تاثیرات از کنترل رهبران آن مبارزه خارج باشد، در حالیکه باید اوضاع بین‌المللی را در نظر داشت. اما آخرین چیزی که باید جمع‌بندی کرد و پا به آن فکر کرد آن است که پس‌هیچ چاره‌ای نیست جز به انتظار به گل نشستن و فرق شدن کشتی - کوچک خود در توفان اجتناب - ناپنیر جهان - خطرها و فرصتها از یکدیگر تفکیک ناپذیرند، زمانیکه دریاها متلاطمند، تاقی کوچک که بنظر می‌آید در حال غرق شدن و یا ناپدید شدن در امواج است می‌تواند بر روی موج بلند بعدی ظاهر گردد.

در نگاه کردن به دور نما و استراتژی انقلاب فلسطین در هر تو اوضاع بین‌المللی دوراه موجود است، یک دیدگاه از تقسیم جهان به دو کمپ متخاصم برهبری آمریکا و شوروی شروع می‌کند. نتیجه بگیرد که جوهر تفکر عقلانی استراتژیک در تلاش به گرفتن حمایت از این یا آن کمپ امپریالیستی نهفته است و یا اینکه در بازی بیخ‌بند کمپ و به ضرر دیگری با دید بدست آوردن حد اکثر پاداشها و امتیازات از دو طرف - این دیدگاه تا کتون، خط تمام فزاکسیونهای عمده جنبش فلسطین را، طیف‌مغز اختلاف‌های تاکتیکی گوناگونی که ما بین آنها در مورد انتخاب کدام ابزار قدرت و چگونگی متفق شدن با آنان وجود دارد، رقم زده است - به عملیات نظامی بیش از هر چیز دیگر بعنوان وسیله‌ای برای تقویت موقعیت دیپلماتیک و معاملاتی "ساف" نکرسته شده است. دیدگاه مخالف دید فوق بر آنست که در همین حال که درگیریهای میان امپریالیستها و بحران عمیق بین‌المللی وضع پیچیده‌ای را برای نیروهای انقلابی بوجود می‌آورد ولی فرصتهای مهمی را برای مبارزه انقلابی و پیروزیهای انقلابی نیز فراهم میکند - تضاد‌های بین بلوک‌های متخاصم را میتوان یا مانند یک بازاری هنگام فروش کالا پیش در بازار و چانه بر سر قیمت و شرایط فروش مورد استفاده قرار داد و یا با استفاده از فرصت بدست آمده برای پیشبرد منافع انقلابی - منافعی که شاید بتواند از شکافها و ترکها استفاده کند، اما اساسا در ضدیت با هم آمریکا و هم اتحاد شوروی هستند.

در برخورد دومی، برپایه جنگ انقلابی در اولین فرصت پیش از مهر چینی اولویت دارد و دیپلماسی باید تابع آن بوده و به آن خدمت کند. این آن جهتگیری است که چارچوب انتقاد از حلقه نظامی و پراتیک سازمان آزاد پیکر فلسطین را تشکیل می دهد.

سترونی استراتژی کلی "ساف" از سالهای ۷۰ پیچید "تاکید بر دیپلماسی" و در جستجوی يك سازش ظلمونی با اتکا بر قیماها و دوستان دروغین در هردو بلوك امپریالیستی و در جهان عرب (ضعف و پاسیویتهای که این استراتژی هم پلحاظ نظامی و هم سیاسی تحمل کسرد) هیچ دورمای به برجستگی دوره طولانی تجمع نیروهای اسرائیل تا تجاوز آنان به لبنان در ششم زوش ۱۹۸۲، مشهود نمی باشد. نشئه تجاوز به لبنان از یکسال پیش از آن طرح ریزی شده بوده در خلال نیمه اول ۱۹۸۲ همه می دانستند که اسرائیلیها در حال طراحی يك "ابتکار نظامی مهم" در جنوب لبنان می باشند. اهداف کلیدی این عملیات از خیلی وقت پیش شناخته شده بودند^(۱) و رهبری "ساف" هم خود ش از حمله آگاه بود و مرتباً تدارکات گام به گام سپهینستیها را افشا میکرد. سوال اصلی آن بود که اسرائیلیها کی دست به حمله خواهند زد، و زمانیکسه زدند، چقدر جلو خواهند آمد، یا چقدر قادر خواهند بود که جلو بیایند و ادامه دهند.

اما بنظر می آمد که "ساف" از نظر نظامی (با توجه به استراتژی کلی اش) آلترناتیوی ندارد و بجز "صیترکدن" پناهگاهها و مستحکمتر نمودن دهانه های تاپش در جنوب لبنان، کسه بهترین سبیل آن در قصر بیفورت (بیفورت کسل) بود. اگر چه رهبران نظامی "ساف" می دانستند که مقابله با يك حمله هماهنگ ماشین نظامی اسرائیل بتنها این در يك جنگ جبهه های با دفاع ثابت بمعنای افتادن در تله ای استراتژیک می باشد. اما استراتژی سیاسی و دیپلماتیک "ساف" از یکطرف، وفاداری بی چون و چرا به آتش بس حبیب (که در تاپستان سال ۱۹۸۱ بد نیال به اصطلاح "بحران موشکی سوریه" مورد مذاکره قرار گرفت) از طرف دیگر، سیاست اتکا به دیپلماسی برای مقابله با حمله اسرائیل را د پخته کرد.

عرفات در سخنرانی ۳۰ مارس "روز سرزمین" در بیروت گفت: "من به بکین، شارون و شامیر و تمام جونتای آنان می گویم که ما می دانیم نیرویی که شما با آن هما خریه می زنید چیسوزی بجز بیان قدرت آمریکا نیست و بر اساس دستورهای کاخ سفید حرکت می نماید." اما نتیجه ای را که عرفات می گیرد آن نیست که پرمیاید با امپریالیسم آمریکا همشاه دشمن آشتی فاقد بر آرمان خلق فلسطین و همشاه پشتیبان اصلی اسرائیل روبرو شود. بلکه بالعکس: اگر آمریکا سر نخهای اسرائیل را در دست دارد، پهرحلقا باید برای تغییر سیاست اسرائیل بروی کاخ سفید احوال نفوذ کرد، بنابراین:

" من این چیزها را میگویم که ریگان قبل از بکین بشنود، من به پیمان میگویم که هیچ ثبات و امنیتی و با راه حلی در منطقه با آنها گذاردن بر روی حقوق خلق فلسطین حاصل نخواهد شد. . . . طرف دیگر سکه قابل توجه است - هنگامی که عرفات به متحدین خلق فلسطین اشاره می کند، بر روی دولت های قدرتمندی که خودشان را پشتیبان " ساف " اعلام نموده اند تاکید می گذارد - " تمام مردم آزاده جهان، از دولت های غیر متعهد گرفته تا دولت های اسلامی و سوسیالیستی، که در راس آنان اتحاد جماهیر شوروی است، همه از ما پشتیبانی میکنند . . . "

در یکسری مصاحبه های تلویزیونی در خلال نیمه اول ۱۹۸۲ (بطور مثال مصاحبه ای در پسر- نامه " موج خبری شب " در آمریکا در ۱۶ مارچ) عرفات مسئله را با گفتن آنکه بکین " پیوسته خطا کار اسرائیل " است طرح کرد - که اینگونه طرح مسئله در کنه خود دارای این هدف است که احساسات مردم آمریکا را طوری تحریک کند که خواهان این شوند که اسرائیل یکی دو پله پائین کشیده شود - و این تم صحبت را با یک توضیح " پراگماتیستی " ادغام کرد و آن اینکه سیاست توسعه طلبانه اسرائیل به سیاست خارجی آمریکا لطمه وارد می کند .

مجله " میدل ایست " در شماره مه ۱۹۸۲ استراتژی " ساف " را اینگونه توصیف کرد :
 " فضای مطلوب واقع بینی در درجه جدید دیپلماسی " ساف " دیده میشود، که هدف آنرا میتوان اینطور خلاصه کرد : بدست آوردن یک دولت بهر قیمت و در کوتاه مدت - یک گوینده صاحب نظر فلسطینی پذیرفت که " ساف " حتی ممکنست نوعی از راه حل اردنی را، با این درونما که شاه حسین قادر نخواهد بود برای ابد کنترل کرانه غریب را حفظ کند، قبول کند . . . (راه حل اردنی ترمیمی است که طرح های مختلفی را که یک " خود مختاری " فلسطینی تحت کنترل و تمامیت ارضی اردن ارائه می دهند را در بر می گیرند) .

اما سؤال اصلی روز این نبود که " ساف " کدام یک از طرح های ارضی را قبول می کند یا نمی کند ؛ زیرا ارتش اسرائیل با پشتیبانی و تشویق آمریکا در تدارک ، پاکسازی تنها منطقه آزاد شده " ساف " در لبنان بود . هنگام مطالعه مسائل مقابل پای جنبش فلسطین در ۱۵ سال گذشته ، انسان با یک تضاد پیگیر مواجه میشود . مشکلات دشوار بسیار زیاد بوده و کتاب - کان هست - اما تجربه نشان داده است که استراتژی هایی که بخاطر آن اتخاذ شدند که بنظر " می آید راه های عملی " یا " واقعی " برای اجتناب از این مشکلات دشوار ارائه میدادند ، در الواقع به فراموش کردن تضادی که قرار بود حلش کنند منتهی شد مانند ، تا اینکه بالاخره تضاد در خط های ناساز با نتایج نامطلوب حل شد .

آنگاه که بیروت توسط ارتش اسرائیل محاصره شده بود ، " ساف " تصمیم گرفت که بجای ادامه تا به آخر جنگ بیروت تسلیم شده و شهر را تحت حفاظت نیروی افزامی چند ملیتی تحت رهبری امپریالسم آمریکا ترک کند . این نمونه دیگری از همان منطق " پراگماتیستی " بود و تصویر

واضح بود از اینکه چگونه این منطبق ننشیا به تسلیم طلبی بلکه (دستکم در این حالت) به سه قربانی نمودن حتی آن منافعی که بفرمانیان بوسیله يك سیاست " واقع پیتانه و خون سرد آینه " تضمین شده بوده، منجر میشود . بحث رهبری " ساف " و روزی پنجمتها در مورد اینکه ادامه جنگ در بیروت صاوی " خودکشی انقلابی " می بود اتهامی پیش نیست - اولاً اتهامی " است به هزاران چریک در بیروت که طرفدار رد کردن تسلیم تحمل شده از طرف امپریالیستها بودند و مراتز از آن اتهامی است بر علیه مدها هزار شهروند بیرونی که بمدت بیش از یکماه در مقابل شد بدترین بمبارانهای که تا بحال شهری با آن مواجه بود فاست ، مقاومت کردند / بمبارانی که اسرائیل بدان دست یازید تا مردم را وادار به خروج از شهر کند تا چریکها را از مواضعشان بیرون راند .

دلایل سیاسی زیادی برای امتناع از قبول تسلیم - که امپریالیستها دلایشر را میکردند - موجود بود ، این نکته اساسی برای رد تسلیم است - بحث " بشر دوستانه " ای که می گوید رهبری " ساف " با تسلیم شدن جان بسیاری از سکنه بیگناه را نجات داد ، چرند بات کودنانهی پیش نیست . میوه تلخ چنین بخشی بوسیله فلسطینیهای صبرا و شتیلا خورد شده است ، و این کنسارها قابل پیش بینی بود . است و زمانیکه سازمانهای مسلح حافظ آنها با کشتی به صحرای اردن و تونس منتقل شده بودند ، پیش بینی شده بودند . مضافاً ، قبل از اینکه مسئله تسلیم شدن بصورت مذاکره گذارد شود ، بمبارانهای اسرائیل بعد اشباع و به نقطه بیفایدگی خود ، رسید ، بودند . در میان چریکها ، که ، در پناهگاههای مجهز و تقریباً خند بمب خود بودند خسارت جانی نسبتاً کم بوده است . موقعیت نظامی به خطیرترین نقطه رسیده بود . " ساف " تسلیم می شد و با اسرائیلیها دست آخر مجبور میشدند که به جنگ طعمه پانزده هزار چریک مستقر دست بزنند و با آنان وارد جنگ چریکی شهری شود (یا در غیر اینصورت دست به محاصره طولانی مدت می زدند ، که با توجه به این حقیقت که اینکار دم توانائی آنان را در پیشبرد جنگ در قلب شهر ، افشا میکرد ، برای اسرائیلیها يك پروسه غیر قابل اشغال بود) .

آیا حرکتی " غیر عاقلانه " و " خودکشی انقلابی " می بود اگر که رهبری " ساف " مانیفستی جسورانه صادر کرده ، خطرات نبرد بیروت را برای مردم جهان توضیح میداد ، و نیسرد بیروت را با روحیه نبرد کرامه سازمان می داد ؟ خیر ، این در واقع راهی بود که با توجه به شرایط سیاسی لازم بود و راهی بود که بسیاری در صفوف فلسطینیها آنها توصیه میکردند . روشن نیست که به لحاظ نظامی نتایج آن چه می بود . آنچه واضح است اینست که کار ارتش اسرائیل دشوار ، طولانی و پره خرج می شد ؟ هم اسرائیل و هم آمریکا با استهسال تلاش میکردند که از فرستادن ارتش اسرائیل برای جنگ خانه به خانه در بیروت جلوگیری نمایند ، حمله محدود ارتش

اسرائیل بد اخل بیروت، زمانیکه بطور خلاصه معلوم شد که حمله آغاز شده و واضحی بود روحیه ارتش اسرائیل خیلی بالا نبود. افکار عمومی اسرائیل شدت مخالف جنگ خانه به خانه بود. مختصر آنکه اگر چه استدلال عده در مورد پیشبرد "تا به آخر" نبرد بیروت استدلالی سیاسی است، اما وضعیت نظامی و ملزومات مقابل های اسرائیلیها و آمریکاییها بخش از این نما بود. و همچنین زمینهای در تأیید پیشبرد چنین راهی بود. طبرعم فراوان بودن امتیازات نیروی دفاع اسرائیل، یک جنگ شهری بر علیه نیروهای در عقب رفته ساف در بیروت می توانست بسیاری از آن امتیازات نظامی را خنثی کند و آنان را در موقعیت سیاسی بسیار بدی بیاندازد.

در مقاله ای در مورد دفاع بیروت که در نشریه نژاد و طبقه (دوره ۲۴ شماره ۱۹۸۲، ۴) چنین استدلال میکند که: "در واقع اسرائیلیها چندین بار سعی کردند که شهر را بگیرند و در مقابل مقاومت مصمانه شکست خوردند، پس از هر شکستی آنان بمبارانهایشان را افزایش دادند تا مقاومت را تضعیف نمایند. با هر افزایشی در بمبارانها در درون شهر گامهای بیشتری در تقویت مقاومت برداشته شد. با رشد و محکم شدن مقاومت اسرائیلیها دریافتند که باید معیارهایشان را برای تخمین اثرات هر حمله به شهر ارتقا دهند. تخمین تلفات (اسرائیلیها) از بین رفتن آلات نظامی، و بالاخره مدت زمان نبرد. قدرت مقاومت فاکتور اصلی در ممانعت از ورود اسرائیلیها به بیروت بود."

در یکی از پر جزئیات ترین اسناد در مورد وقایع نبرد بیروت که تا به این تاریخ دیده شده، مایکل جنسن اشاره می کند که یک هدف مهم اسرائیل از محاصره و بمباران عبارت بود از فشار روی سکنه بیروت غربی برای تخلیه آنجا - چیزی که هرگز بدست نیامد. "تا قبل از سومین هفته ژوئیه، اسرائیلیها دیدند که استراتژی محاصره آنها موفق نشده است زیرا اکثریت عظیم سکنه غیر نظامی حاضر لبنان حاضر به ترک شهر نبودند. اسرائیلیها بدون تردید، بر خواست خود مبنی بر تخلیه، پافشاری کردند، اما آنان نتوانستند شهری را که محاصره کرده بودند مغلوب سازند. "شواهد زیادی موجود نیست که نشان دهد سکنه بیروت غربی یا جنگجویان صفوف "ساف" تقاضای سیاست تخلیه "برای نجات جان زندگی بیگناهان" کرده باشند یا العکس گزارشات زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه بسیاری از فدائیان آشکارا مخالفت خود را با هرگونه سیاست تسلیم اعلام کردند و طرفدار یک مبارزه همه جانبه بودند. حمایت سیاسی از آرمان فلسطین در بیروت غربی دست کم در آخر دوره محاصره قویتر از ما قبل ششم ژوئن بود - تظاهرات تودهای در خلال تخلیه در آنجا شاهدهی است بر این مدعاست - مسافا بسیاری از فلسطینیها و لبنانیهای انقلابی کاملاً آگاه بودند که ترک شهر توسط فدائیان و دیگر ملیشهای - مردمی به سلطه وحشت خاتمه نداده بلکه صرفاً آنها را به صحنه جدیدی منتقل خواهد کرد. قتل - عام در شتلا و سیرا جانشیکه اردوگاهها از حفاظتهای مسلح خود محروم شده بودند و بدون دفاع

در مقابل قارت حملات فاشیستهای فالانترها شده بودند، برای اکثر فلسطینیهای که پس از تخلیه جا گذاشته شده بودند، تعجب آور نبود. و البته برای رهبران "ساف" هم نباید تعجب آور باشد. حتی اگر فرض شود که اسرائیلیها مزه چرم کرده بودند که در مقابل جاسارت فدائیان شهر را پشت مورد حمله قرار دهند و با هر فیتی که شده و با وظیفه محو کردن هرگونه مقاومتی دست بدین کار میزدند - چنین مبارزهای بسیار بهتر از عقب نشینی داوطلبانه یک نیروی مسلح دست نخورده، متشکل از پانزده هزار جنگجو و کشتار فجیع مردان، زنان و کودکان بی دفاع بود.

دورنمای یک دفاع موفقیت آمیز از بیروت، البته، در آنزمان قابل بحث بود و اینک نیز با نگاهی به گذشته قابل بحث است. به هر صورت، برتری وسیع تسلیحاتی و قدرت آتش اسرائیل نکسته اصلی مورد بحث نیست، اما حتی اگر مواضع فلسطینیها و متحدین آنها در درون بیروت "ناامید" کننده "ارزهایی" می شد، مبارزه بممانه و سنگریه سنگر باز هم نسبت به راهی که رهبری ساف انتخاب کرد - یعنی جستجوی یک توافق سیاسی با امپریالیسم آمریکا که با یک سازش نظامی همراه شد - ارجحیت داشت. همانطور که نشریه کارگر انقلابی (شماره ۱۶۶) در سیزده اوت ۱۹۸۲ نوشت: "نقاط گرهی مشابهی در گذشته در مقابل جنبشهای انقلابی قرار داشته است و مسلما در آینده نیز چنین خواهد بود. اکنون کاملا بموقع و مناسب است که یکی از نقل قولهای لنین را که برخورد مارکس به کون پاریس را توضیح می دهد بخاطر آوریم. او گفت: "مارکس هم - چنین قادر بود درک کند لحظاتی در تاریخ وجود دارند که یک مبارزه از جان گذشته تود مهاجری حسی در یک آرمان بدون درون درونما برای تربیت بیشتر این تود مهاجری و تعلیم آنان براد مبارزه یعنی حیاتی است!"

گفتن این مشکل است، اما باید آنها را گفت، چنین مبارزهای لزوما با بطور اتوماتیک و بنابراینه یک اصل مجرد، بهتر از هر عقب نشینی نیست. اما مسلما بهتر از "ترتیباتی" خواهد بود - که مصالح تسلیم طلبی سیاسی به امپریالیسم را فراهم آورد. اول از همه از نقطه نظر پیشبرد مبارزه پرولتاریا و متحدان جهان بهتر است، و همینطور برای مبارزه خلق فلسطین بهتر خواهد بود. کاملا منتقل است که اگر در بیروت یک چنین موضعی گرفته میشد، تاثیرات مثبت آن در میان تود مهاجری در جهان عرب و فراتر از آن پشت آب و هوای سیاسی را تغییر می داد - احتمالاتی منجر به شروع تیرآمد نوینی شده و بیش از یک دولت عرب را به مخاطره می افکند. و طیفی ضریبات غیر قابل انکاری که از یک چنین جنگی منتج می شد، یک چنین موضعی نیروهای انقلابی فلسطین را در موضع بنفایت بیشتری برای پیشبرد آنشکل از مبارزه که برای رهایی خلق فلسطین لازم است قرار می داد، مبارزهای که پایه و چهارچوبه خطوط کلی آن را ما میلم که در اینجا باز کنم.

سند اصول پایه ای تاکید کرد: " ۰۰۰ مبارزه مسلحانه برای قدرت، اگر چه بسته به شرایط مختلف در کشورهای مختلف، اشکال مختلفی را بخود گرفته و بر مبنای آن از مراحل گوناگون گذر خواهد کرد، معذالک در تمام حالات باید شامل بحرکت در آوردن و وسیع و تنگه بر توده های وسیع تحت رهبری پرولتاریا و حزمش باشد. حزب باید پیرو سه ایجاد کردن و رهبری نیروهای مسلح خود توده های مردم را به مثابه يك فاکتور عمده در پیشبرد جنگ انقلابی در پیش گرفته هدایت کند - و همچنین هدایت کار سیاسی بین نیروهای مسلح ارتجاع برای تجزیه - صفوف آنها و تا آنجایی که ممکن است جلب سربازان آنان در خلال مبارزه انقلابی را بعهده گرفته و مبارزه مسلحانه توده های را بطرف پیروزی نهایی هدایت کنند. و حزب باید به توسعه واقعی و هر چه کاملتر جنگ انقلابی بعنوان جنگ توده ها، که در طول آن توده ها از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی و بر مبنای آن از نظر تشکیلاتی تربیت می شوند و برای اعمال قدرت سیاسی (زمانیکه از طریق مبارزه مسلحانه توده های بدست می آید) آماده می شوند، بپردازد. ۰۰۰ "

" ۰۰۰۰۰ اینکه آیا باید مبارزه مسلحانه از روستا به شهر پیش برود و یا راه دیگری را طی کنند و یا اینکه تحت چه شرایطی این پیروها باید صورت گیرند، باید بوسیله تحلیل مشخص و مطالعه و جمع بندی تجربه معین شود. ولی در تمامی موارد حزب پرولتری باید کار خود را با هدف کثرت در دست گرفتن مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عمده مبارزه در زودترین زمان ممکن هدایت کرد، و مبارزه توده های را با این هدف توسعه دهد؛ باید اهمیت زیادی بکار انقلابی در روستا و نقش مبارزه مسلحانه در روستا، حتی اگر مرکز نقل آن بد رستی در شهرها باشد، قائل شود؛ حزب باید برای مبارزه مسلحانه طولانی و پیچیده آماده بوده و برای حملات غافلگیرانه مرتجعین آماده باشد؛ حزب باید پیش از هر چیز و بطور پیگیر توسط این اصل هدایت شود که مبارزه مسلحانه باید توده های وسیع را درگیر کرده، بر آنها تکیه کرده و آنها را تحت رهبری حزب به حرکت در آورد و خلاصه اینکه جنگ باید بواقع جنگ توده ها باشد و این اصلی است که حزب باید بکار بندد. " (اصول پایه ای، صفحه ۲۲، پاراگراف ۱۶۵ - و صفحه ۴۱ پاراگراف - ۲۱۴)

آنها دست زدن بچنگ انقلابی بر علیه اسرائیل امکان پذیر است؟ مائوتسه دون گفت: " يك فرد نظامی در تلاش برای پیرو شدن در يك جنگ نمی تواند آنها را از محدودیتها بی که توسط شرایط عینی تحمیل می شوند فراتر نهد؛ اما در چهارچوب این محدودیتها می تواند و باید برای نیل به پیروزی تلاش کند. صحنه عمل يك فرد نظامی بر روی شرایط مادی بنا می شود، اما در آن صحنه او می تواند حماسه های پرشکوهی را ملو از رنگها و آهنکها و پراز قدرت و عظمتند، اجرا کند. " (آثار منتخب مائو، یکن اداره زبانهای خارجی ۱۹۶۲، صفحه ۹۱-۹۰ انگلیسی)

باید فهمید بآمد های عینی که ممکن است راه را برای سرنگونی اسرائیل و دیگر پایگاههای

امریالیستی در منطقه خاورمیانه، باز کند سرعت در حال توسعه می‌باشند. • مبتنی بر چنین درکی سیاست ابتکار صل انقلابی در هر آنجا که امکان پذیر است و در هر آن هکلی که امروزه — مکن است (و این شامل اشکال مبارزه مسلحانه انقلابی در آنجا می‌باشد) بدست گرفته شود. • اگر چه ارتش اسرائیل بخش بزرگی از لبنان را اشغال کرده و نیروهای نظامی سافارا از بیروت و جنوب لبنان هراکنده کرده است و فلسطینیها عقب‌گرفته‌های جدیدی را متحمل شده‌اند اما این امر مسئله بسیج توده‌ها تحت یک هرجم انقلابی و مبارزه برای جهتگیری استراتژیک جنگ انقلابی بنشابه جنگ توده‌ها، را نفی نمی‌کند. •

این طنز تاریخی عظیمی است که هنگامیکه فرصتهای واقعی برای انقلاب بطرق مختلف پیش از هر زمان دیگر برجسته و محتلمند موج سازش طلبی و وسوسه کنار گذاشتن انقلاب بنشابه یک رویای دست‌نیاختنی از هر زمان دیگر قویتر میشود؛ و این چیزی است که قبلا در مورد زمینه‌های دیگر حافظ نشان شده است. • این الزاما خیلی تعجب‌آور نیست، چرا که اغلب فرصتهای تاریخی با مشکلات عظیم، خطرات و سختیها همراه میگردند. • نکته این نیست که اوضاع انقلابی کاملاً بتکون یافته و به‌سوی فلسطینیها است؛ اما طیف موفقیت‌های ظاهری که اخیراً توسط اسرائیلیها بدست آمده، فرصتهای واقعی و جدید بطرق گوناگون موجود می‌باشند. •

قدرت نظامی اسرائیل اگرچه واقعی است اما نمیتواند ضعفهای اساسی را مخفی و پنهان نمی‌کند. • این کشور کوچک مهاجرنشین بوسیله (جدها) میلیون فلسطینی (به اضافه چند صد هزار عرب دیگر) که توسط آن به بند کشیده شده و تحت ستم هستند، زندگی می‌کنند. در همان حال، بافت جامعه خود شرحی سرپهتر از آن چیزی که بخشا توسط مطبوعات صهیونیستی و امپریالیستی به آن اعتراف می‌شود در حال زوال و گندیدگی است. • وارد کردن نیروی چند ملیتی حافظ صلح که توسط آمریکا رهبری میشود، بدرون لبنان پس از تجاوز، مواقب بسیاری برای آنها دارد. • یکی از آنها اینست که تنها نیروهای اسرائیل بیشتر پخش شده است بلکه امریکا نیز به به احتمال بیشتر در جنگ مهم بعدی در خاورمیانه مستقیماً درگیر خواهد شد. — به عبارت دیگر هم آمریکا و هم اسرائیل، طیف آنکه این تجاوز به طرق گوناگون مواضع آنان را تسویه کرد اما از جوانب معینی بیشتر از ما قبل ژوئن ۱۹۸۲ در موقعیت افشا شده‌ای قرار گرفتند. • (برای مثال آنطور که قبلاً نشان داده شده است، اکنون دست زدن به عملیات پارتیزانی طیبه ارتش اسرائیل در جنوب لبنان بسیار آسانتر از آنچه که تا کنون در کرانه غریب و نوار فزه جاپیکه مواضع زمین و دیگر فاکتورها پشت بخت بفتح اسرائیل است، شده است) •

ارتباطی دیاکتیکی بین جمعیت فلسطینی " در سرزمین اشغالی توسط اسرائیل " و ایمن جمعیت در " خارج از محدوده " موجود است اسرائیل تاریخاً کوشش نموده است که —

فلسطینیها را در خدمت به حفظ یکپارچگی خود شراز خانه و محل زندگی شان بیرون کند و یک نیروی کار یهودی بوجود آورد و از پیدایش یک نیروی انقلابی خلع بد شد و متخاصم و جوش آن از درون جلوگیری کند . با این وصف اگرچه اسرائیل ، فلسطینیها و جمعیت وسیعتر عرب را بیرون کرد و هنوز به این کار ادامه میدهد ، اما این سیاست موفقیت آمیز نبوده است . در همان حال اسرائیل به توسعه و خوردن سرزمینهای بیشتری ادامه داده است که با این کار عربهای بیشتر و بیشتری را بدرون کشید . است . بسیاری از عربهایی که از مرزهای سال ۱۹۴۸ اسرائیل به بیرون رانده شدند در کرانه غریب رود اردن اسکان یافتند و بدین ترتیب خود را خارج از محدوده یافتند ؛ اما در سال ۱۹۶۷ اسرائیل کرانه غریب را اشغال کرد و بدین ترتیب آنها را بار دیگر در قلمرو اشغال شده توسط اسرائیل قرار گرفتند . در مراحل اولیه رشد اسرائیل ، اگرچه همیشه شمار عظیمتری از عربها در درون مرزهای اسرائیل بود مانند ، اما میتوان گفت که استراتژی بیرون راندن اعراب و حفظ انسجام و یکپارچگی اسرائیل نسبتا موفقیت آمیز بوده است . اما در سالهای ۱۹۸۰ ، با احتساب مناطق اشغال شده ، نسبت یهودی ها به اعراب ۳/۲ میلیون یهودی به ۲ میلیون عرب بوده است . اقلیت عرب داخل مرزهای ۱۹۴۸ با سرمت بیشتری نسبت به جمعیت یهودی افزوده شده و میشود و سهمینیتها در بیرون راندن فلسطینیها از سرزمینهای تازه تصرف شده تا موفق نبود مانند . برنامه اسرائیل مبتنی بر اسکان دادن یهودیها در کرانه غریب ، ۳۰۰۰ یهودی را در آنجا مکان داده است ؛ در حالیکه فقط در کرانه غریب بیش از ۷۰۰/۰۰۰ فلسطینی سکونت دارند ، ۱۰۰/۰۰۰ در اورشلیم اشغالی و ۵۰۰/۰۰۰ نیز در غزه میباشند .

اسرائیلیها هر روزه ترور و وحشت بیشتری را بر ساکنان غریب اعمال میکنند تا تعداد بیشتری از آنان را بیرون رانده و شیره باقیمانده را بیشتر بکشند ، پشت ساف را شکسته و همه سبیلهای آلوده خلع فلسطین در کرانه غریب را از بین ببرند .

اسرائیلیها همچنین سیاست اسکان دادنهای خود را شتاب بخشید مانند ، اما با گسترش مناطق اسکانی ، آنها در مقابل هرگونه تهدیدی به " ثبات " ، شکنندگی تر میگرددند . اکنون نشتها متعصبین فعال تشویق میشوند که در آنجا سکونت کنند بلکه خریداران آسمان خراشها و سرمایه گذاران ، که مشغولیت اصلی آنها محیطی آرام و سود آور است نیز بدین کار تشویق میشوند . ضمنا ، توسعه مناطق اسکانی بسرعت به ورای مناطق اشغالی قبلی گذر کرده است ؛ هر چه قدر طولانی که ارتش اسرائیل منکست لبنان را تحت اشغال داشته باشد ، (و اسرائیل پتنبهایی نمیتواند در این مورد تصمیم گیری کند) ، هم اکنون نشانه های واضحی دیده میشود که حاکی از آنست که اسرائیل برای ملحق نمودن لبنان به جنوب رودخانه لیتانی و ادغام کردن آن از نظر اقتصادی و سیاسی (پتنبه بخشی از اسرائیل بزرگتر) در حال نقشه ریختن میباشد . (البته

لزوما نه بشكل الحاق رسمی) و بنا بر این اسرائیل اکنون صدها هزار فلسطینی و مردم عرب دیگر تحت حاکمیت خود دارد ؛ و همانطور که هر سه مارپیچی ادامه دارد او با دست زدن به سه متد های ارتباط و ترو سمی در بیرون راندن آنان نیز دارد .

اما با تکرار این سیکل توسعه طلبانه ، اسرائیلی ها آن " کیفیت مخصوص " صهیونیسم را تضعیف کرده و بیشتر از دست میدهند ، انسجام درونی موفقیت نسبی اش در بیرون کردن دشمن و " قتل کردن در برویش " ، و دور کردن آنها از نظر و " بیرون کردن آنها از ذهن " (برای هر چه بیشتر از نظر جمعیت خودش و برای مدت زمان هر چه طولانیتر) به اندازهای که بتوانند ثبات اجتماعی را حفظ کند . جنگ در لبنان و اشغال طولانی مدت آن فشار عظیمی است بر اقتصاد بحران زده اسرائیل . بحران مهاجرت بهبود یان از اسرائیل تخفیف نیافته و احتمالات شدید خواهد یافت . در حالیکه حمله به لبنان بخشا به این قصد انجام شد که " توافقی " را در میان دول عرب و نیروهای مرتجع که مناسب منافع استراتژیک آمریکا و اسرائیل باشند بوجود آورد ، اما يك چنین تحولاتی صورت نگرفت . بالعکس ترکیها و شکافهای نوینی بوجود آمده است ، کسه تمام آنها بطور بالقوه برای نیروهای انقلابی ، منجمله برای توانایی آنان در دست زدن به مبارزه مسلحانه ، مساعد میباشند .

البته هیچکدام از اینها این مسئله را که اسرائیل ممکنست قادر شود در کوتاه مدت با اتکال به زیر نظامی " حقایق جدیدی " را بوجود آورده و این اوضاع مساعد را بخشا خنثی کند نفی نمی کند . مسلما نه اسرائیل بطور " خود بخودی " از هم خواهد پاشید و نه آمریکا دست از تقویت آن و حمایت اقتصادی و نظامی از آن خواهد کشید . حضور مستقیم نیروی دریایی آمریکا و نیروهای چند ملیتی در لبنان ، شیخ وظیفه نیروهای انقلابی را مشکلتر میکند (اگر چه از بعضی جوانب ، اگر يك خط سیاسی و عملی صحیح وجود داشته باشد اینرا نیز بيك فاکتور " مساعد " میتوان تبدیل کرد) . خلاصه آنکه ، در حالیکه کم بها دادن به قدرت صهیونیسم و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا از آن و غفلت از این قدرت درست نیست اما قلند کردن صهیونیسم بشا به يك چیز هوبا بوضوح احتمال است . در واقع ضعفهای اسرائیل بسیار شدید می باشد و مبارزه انقلابی می تواند این ضعفها را مورد بهره برداری قرار دهد .

برای مثال واضح است که امکانات برای جنگ چریکی در لبنان وجود دارد . (که اکنون برخی از آنها در عمل کشف شده اند) و امکان وحدت بین فلسطینیهای انقلابی و مسلمانان - لبنان وجود دارد . برای اینکه چنین فعالیتی معنی دار شود ، بایستی از همان آغاز از قبیل هر سه گونه " قومیت " سوریه امتناع شود و ديکه شدن از جانب سوریه قاطعانه رد شود . سوریه مهمترین دولت کارگزار شوروی در منطقه بکرات ثابت کرده است که در چسبیدن به موقعیت استراتژیکش در لبنان ، سبج است . در حالیکه جنگ بین سوریه و اسرائیل در هر زمان

احتمال وقوع دارد، این مسئله هم ممکنست، که تقسیم لبنان تا مدت زیادی ادامه یابد. هر-
کدام از این موقفتها هم خطرات و هم فرصتهایی را ارائه میدهند. سوریه، طبرق، زمستانهای که
بعضی وقتها میگیرد اکنون نیز دست و قیافه مدافع (و حتی مدافع "رادیکال") حقوق فلسطینی
ها را گرفته و کارزارش برای کنار زدن مرقات و "میان رویهای" الفتح از قدرت بفتح امالی که
بیشتر به برنامههای خودش ریخورد، خود یکی دیگر از بارهای نفرت انگیزست که بر پشت مردم
فلسطین سنگینی میکند. در عین حال که سود جستن از تضادهای بین سوریه و دیگر احزاب
ممکن است، باید دانست که رژیم اسد در سوریه (که پیشگامی در قتل عام شورش فلسطینی - مسلمانان
در سال ۱۹۶۷ در لبنان، در میان کارزارهای برجستاش قرار دارد) یک دشمن بیرحم است و
هیچ "جنبش رهائی بخشی" که تحت تسلط سوریه یا جیره خوارانش باشد، به چیزی بیش از یک
جبهه وابسته، یا گوشت دم توپ نمایشات قدرت شوروی نخواهد انجامید.

شاه حسین اردن، که بر جمعیت عظیمی از فلسطینیها حکومت میکند و بعنوان مبره در طرح
ریگان (که اکنون در حال مرگ است) تعیین گشت، که تا آخر مرگم فلسطینیها "شود، انیسز
به نوح یک هدف حمله انقلاب است، و نه "متحدی بینابینی" و یا "سخنگوی مشروع" خلق
فلسطین.

جنگ چریکی منسجم هرگز در درون مناطق اشغالی اسرائیل موجود نبوده است. اما اگرچه
مشکلات مبنی در مقابل کوشش برای دست زدن بیچنگ علیه صهیونیسم از درون سرزمینهای اشغالی
همیشه موجود بوده است، بیغایت ممکنست که حتی اکنون پایهای مادی برای رشد چنین پدیده‌های
تحت رهبری انقلاب، موجود باشد. درجه حرارت سیاسی، کرانه غربی و نوار فزه در خیزش
مارس - آوریل ۱۹۸۲ گرفته شد. این مسئله درست است که سرکوب در این مناطق و
مغلوب شدن "صاف" در لبنان احتمالاً انتشار معیشتی را بر خورده کرده و به تولد شمار
معدودی از عناصر فاسد پا داده است که به خلق فلسطین خیانت کنند و به
سازمانهای فاشیستی مانند سپاه روستا بپیوندند. اسرائیل دارد سعی میکند که سرودم
فلسطین را مجبور سازد که به انقیاد تن دهند و حتی امید به رهایی را در آنان خاموش سازد.
اما همانطوری که مائو در زمینه‌ای متفاوت در اثرش بنام "درباره جنگ طولانی" گفت:

"مسئله سازش ریشه‌های اجتماعی خود را دارد و تا زمانیکه این ریشهها موجود باشند این
مسئله نیز بالاجبار ظاهر خواهد شد. اما سازش فایده‌ای ندارد. مائو ادامه داده و
یک نکته را در مورد ماهیت اشغال چین توسط متجاوزین ژاپنی در سال ۱۹۳۰ را روشن کرد،
که خاطر نشان کردن آن زمانیکه صحبت بر سر تاثیرات آخرین اقدامات سرکوبگرانه اسرائیل بر
روحیه فلسطینیها و روحیه رزمی آنهاست، ارزشمند است:

"در آغاز جنگ مقاومت ما بر آورد کردیم که زمانی فرا خواهد رسید که فضا برای سازش نمودن

بمبارت دمیکر، این مسئله را پیش‌بینی کردیم که پس از اشغال شمال چین و کیانگ سو و چکیانگ زاین احتمالاً به القا کردن شکست طلبی دست خواهد بازید. واقعیتی است که او به چنین سن طرحی دست‌نهایید اما بحران بزودی فرا رسد. یک دلیل این بود که دشمن در همه جا دست به سیاست وحشیانه زده و شروع به طارت می‌ان کرد. سیاست وحشیانه دشمن، سیاست به انقیاد کشیدن چین دو جنبه دارد: مادی و معنوی که هر دو آن بطور عام روی چینی‌ها عمل می‌کرد. (مائو منتخب آثار جلد ۲ صیغه ۱۲۹ انگلیسی)

من فکر می‌کنم که مشاهدات مائو را میتوان برای ارزیابی نتایج شام مرصه های آخر پس حرکات اسرائیل بکار برد. اگر چه شکست طلبی دامنگیر رهبری تمام جناحهای ساف شده بود، و جریانات سازش طلب و شکست طلب و روحیات سرخورد و فاپ نخواهد بود، ولی بطور کمال و به احتمال قوی ما شاهد شکلگیری یک " روحیه مطلقاً خصمانه " خواهیم بود. مسئله دیگری که مستحق مطالعه جدی است، پتانسیل موجود برای استقرار مناطق آزاد شده انقلابی یا " مناطق چریکی بنیابینی. " هم در داخل و هم در خارج مناطق اشغالی اسرائیل می‌باشد این مورد دوم مسئله مبارزه بر طیه رژیمهای عرب را هم مطرح می‌کند. درک راستروانه از " مناطق آزاد شده " که به آن بر حسب دست‌زدن بی‌سه معاملات با این یا آن حاکم محلی (یعنی اردن قبل از سپتامبر سیاه) یا مشابه " دولتی در درون دولت دیگر " می‌نگرد، بجای آنکه آنها را زمینه برای پیشبرد جنگ انقلابی ببیند، باید مورد مخالفت قرار گیرد. در هیچ متحدین و ذخیره‌های واقعی خلق فلسطین (که فی الغورترین آنها مردم انقلابی عرب می‌باشند) تضادهای درون رژیمهای عرب با اجبار حادث خواهد شد. بالاچار تجربه نشان داده است که رژیمهای آمریکائی و روسی منطقه در حالیکه فلسطینیها و آمریکاییها در حال " حل اختلافاتشان " هستند گنار نخواهند ایستاد. و بیشتر آنکه در کنار همی خلق فلسطین نخواهند ایستاد. بلکه آنها با آمریکا و اسرائیل در هر فرصتی طیه فلسطینیها همکاری میکنند (در حالیکه بعضی اوقات، با یک ژست " دوستانه " با دقت سعی میکنند که مبارزه فلسطین را به خدمت اهد اف ارتجایی و منافع دولتشان و تحت کنترل خود در آورند) .

اما بنظر نمی‌رسد صحیح باشد که کوشش شود یکسری مراحل " اول این و بعد آن " بیسه مبارزه تحمیل شود، بخصوص در زمانیکه با هستی یک دوره مبارزه طیه پاسویسم و سرکوب خلاقیت خود بها پیش‌برده شود. در حالیکه باید توجه کامل به محدودیتها و به تناسب قوای اخیر تحمیل شده، و اهمیت تغییر و تحولات در اوضاع کلی جهان کرد، اما باید به ابتکار عمل و نقش دینامیک آگاهانه انسان نیز وسیعاً دامن زده شود. مائو در " دربارہ جنگ طولانی " گفت که " منظور از نقش دینامیک آگاهانه عبارتست از عمل و کوشش آگاهانه. در اینجا منظور از ابتکار عمل که اکنون موضوع بحث ماست، عبارتست از آزادی عمل ارتش در مقابل از کف دادن اجباری این

آزادی عمل، حیات یک ارتش است و زمانیکه از دست بیرون، ارتش شکست و با ناپودی نزد یک می شود، آزادی کل شریان ارتش است و چنانچه از دست برود، ارتش قرین شکست و با ناپودی می گردد. یک سرباز موقعی خلق سلاح می گردد که وی آزادی عمل را از دست داده و اجباراً به پاسویته افتاده باشد. شکست یک ارتش معلول یک چنین وضعی است. به همین جهت است که در جنگ و طرف متخاصم برای کسب ابتکار عمل شدیداً مبارزه میکنند و با تمام قوا از دچار شدن به پاسویته احتراز می جویند. ۰۰۰ ابتکار عمل یا پاسویته پرتیب از برتری قوای جنگی یا فروتری آن و بالنتیجه از رهبری ذهنی درست یا اشتباه آمیز جدا نیست (ص ۶۲ - ۱۶۱)

* * * * *

در یکسال و نیم پس از نبرد بیروت تا کنون هیچ نشانی از کمبود نیروی فعال برای استفاده از فرصتها و دست زدن به عمل نظامی و ابتکار عمل طبع اسرائیل و اربابان امپریالیست آن (یعنی نیروی چند ملیتی) و میلیشیاهای راست و ارتشهای دولتی، مشهود نبوده است. این اعمال نظامی از طرف دیگر، اکثر اوقات یا در جهت خدمت به طرحهای سوریه (و در پشت سر آن - شوروی) در آمده و یا از طریق دیگر (با هر انگیزهای که پیشش بزنند) گان این مبارزه داشته باشند) بطور هینی بشکل بخشی از مبارزه برای مکان دادن نیروهای خودی برای مذاکرات تحت حمایت امپریالیستها برای تطفله قطعه کردن لبنان، چیزی که آنان آنرا غیر قابل اجتناب میدانستند، در آمده است. در یک چنین موقعیتی انقلابیون تنها بایستی خطوط اشتباه آمیز گذشته و حال را مورد انتقاد قرار دهند، بلکه بایستی دست کم حدود خطوط کلی را که یک خط نظامی انقلابی ممکن است بدان شبیه باشد را تصویر کنند.

البته قبل از یک استراتژی انقلابی نظامی، رهبری طبقه کارگر بعنوان بوجود آورنده چنین خطی، یعنی یک حزب پرولتری انقلابی، در مبارزه فلسطینیان مورد نیاز است. این حزبی است که هیچگاه در این مبارزه موجود نبوده است و برای موفقیت هر جنبشی اساساً است. بدون چنین حزبی تصور پیروزی نه در مرحله اول انقلاب دمکراتیک نوین و نه در پایه ریزی پیشرفت بعدی بطرف انقلاب سوسیالیستی ممکن است. حزبی با جهتگیری انترناسیونالیستی و با ایدئولوژی و خطوط سیاسی پرولتری برای هدایت از میان هیچ و خمهای فراوان پیشرفت در خاورمیانه ضروری است. واضح است که در این شرایط یک خط سیاسی درست پایهای اساسی برای بوجود آوردن و تکامل دادن یک خط نظامی صحیح است. هیچ کمبودی از نظر وجود رزمندگان قهرمان آزموده و وحشی فرماندهان ماهر موجود نیست (اگر چه خیلی از این فرماندهان فقط آموزش متد جنگ بورژوازی را دیده اند). کمبودی که موجود است جهتگیری انقلابی برای استراتژی انقلابیست.

در موقعیت کنونی لازمست که یک جبهه انقلابی فلسطینی بوجود آید. این جبهه بعنوان هدف روشن استراتژیکتر، بایستی سرنگونی نظامی دولت مهاجر نشین صهیونیست را در دستور کار قرار

دهد ، تاکنکه پایش اگر چه متغیر است ، باید بطور دیاکتیکی به يك چنین استراتژی مرصوب باشد . يك چنین جیبهای بایستی مسئولیت سازمتاگذهی مبارزه مسلحانه را بعنوان جنگ انقلابی تود مها بعدده گرفته و پرچی را به احتراز در آورند که بمنظور جذب تعداد وسیعی از انقلابیون خاورمیانه طرحریزی شده است ، انقلابیونی که خط ورشکسته اپورتونیستی ، بیرون نمودن يك برد مدار قدرتمند را با فروختن خود به قدرت رقیب را رد کرد ماند .

ما تا کنون به بعضی از فرصتها و بعضی از خطراتی که ممکن است يك چنین جیبهای بیا آن رویو با شد ، اشاره کرد مایم . اما بگذارید فرض کنیم ، برای مثال ، که يك چنین جیبهای در کنار آغاز يك کارزار مسلحانه در کرانه غریب با هدف فوری تبدیل آن به چیسری که مائو تعدادون آنرا " منطقه پارتیزانی پهنایی " می نامد ، باشند . اجازه بد هید که رك بگوئیم ، تاثیر سیاسی این انسجام و علیات حرکتی ادامه دار در این مناطق ، حتی اگر که ابتدائا در سطح پائینی انجام گیرد ، بسیار زیاد خواهد بود . مسئله حیاتی آن خواهد بود که يك چنین فعالیتسی بطور واضحی از ابتدا بطور سیاسی ، بعنوان جیبه انقلابی مردمی و مستقل فلسطینی رقم زده شود و نه مثل يك مهره .. در خدمت برده ، وار سوره (و یا هر قدرت دیگر) .

اینکه بطور دقیق به چه شکلی يك چنین مبارزه مسلحانه ای بتواند پس از آن به اشکال عالتر جنگ ، شامل بر جنگ متحرك و دست آخر ، تعرض استراتژیک گذر کند ، البته در حال حاضر قابل پیشبینی نیست . اما محتمل است که فرصتها برای چنین پیشرفتهایی همراه با جهشها و تغییرات بزرگ رقم زده شود و نه بشکل تدریجی ، با احتساب تضاد های متعل بهیم در منطقه و حالت انفجاری آن . امکان توسعه مناطق پایگاهی انقلابی نیز وجود دارد ، حتی اگر در اساس يك چنین اهد مای تا کنون با طرحهایی برای سازش و شکست طلبی برای " خرید وقت " مرتبط بوده است . در هر حال حلقه اصلی برای درك و آمادگی برای تمام این فرصتها چرخشها و پهچشها ، ابتکار عمل در دست زدن به مبارزه مسلحانه مردمی در تحت يك رهبری انقلابی میباشد .

يك چنین ابتکار عملی میتواند بطور جدی ، توانایی اسرائیل را برای ایفای نقش ژاندارمها در منطقه و هر جای دیگر بخصوص در لبنان تضعیف نماید . چنین ابتکار عملی ضرورتا مسئله عمل انقلابی مستقل از هر بلوک امپریالیستی را در میان تود مها در خاورمیانه که پسوی مبارزه مردم فلسطین رو آورده و از آن حمایت کردند ، طرح خواهد نمود . ابتکار ، دولت های عرب را مجبور خواهد نمود تا دست خود را بیشتر در قبال مبارزه فلسطینیان رو کنند . این رو کردن بخصوص در مورد اردن با ۱۶۵۰ میلیون فلسطینی و با کویت با ۳۰۰ هزار ، صادق خواهد بود و شاید ابتکار حرکتی برای پاسخ به خیزشها در بعضی از آن کشورها بوجود آورد . مضافا ، در حالیکه يك چنین حرکتی بدون شك روحیه در محاصره قرار داشتن مهاجرین را در درون اسرائیل تقویت

خواهد کرد ، مرمزان کوششهای تارو بود ممنوعی اجتنامی را که در حال حاضر نیز بشدت کشیده شده را افزایش می دهد . - یعنی اینکه خود اسرائیل بیشتر قطبی خواهد شد .

سناریو نویسد پیکر کسی جز هنری کیسینجر نبود که اخیرا پیشنهاد کرد که با آمریکا با همستی نیروی کافی در لبنان برای وظیفه ای که مبعوثه گرفته (یعنی کار گذاشتن رژیم جدید) مستقر کند یا بهتر است که بطور تمام و کمال از آنجا خارج شود . اگر آمریکا واقعا کوشش کند که لبنان را با وارد نمودن يك نیروی عظیم ارتش آمریکا و بر اعاندن اختن کارزاری تمرسی - نظامی فراتراز محیط بیروت "امن" کند ، چنانچه يك جبهه مردمی انقلابی جنگی را بر طبعه آن برپا کند ، یکردیف تغییرات تحولات غیر قابل پیشبینی را بدنیال خواهد داشت . در يك چنین موقعیتی ، نیروهای انقلابی با همستی شیوه کشیدن نیروهای امریالیستی را به "حق سرزمینهای" خودی و کشیدن و درگیر شدن با آن بشکلی بلحاظ سیاسی و نظامی دلخواه را در پی شگیرند . اگر که آمریکا اینسراه برگزیند آنها خود را در مقابل يك واقعیت غیر قابل بحث قرار میدهند ، چنین تجاوزی میتوانست با مقاومتی مصمانه روبرو شود . چطور و بر چه پایهای و تحت کدام رهبری این مقاومت بچلسو برد ، شود ممکنست که نتایج مهمی را برای دورنمای انقلاب در خاورمیانه به همراه آورد .

اگر که آمریکا به چنین صبرفی دست می زند ، جنگ خلق طبعه آمریکا بمنوان دشمن اصلی ، جنگی که شامل مقاومت در مقابل بزیو سلطه رفتن سوریه (و طلیحهتا شوروی) و منافع آنان باشد و هم برای بیرون راندن آمریکا و نه برای سهم بیشتر گرفتن از شیرینی که برای تقسیم روی میز گذاشته شده تاثیرات برق آسایشی بشکل بین المللی خواهد داشت . بدون شك اینکار مشکل و وظیفه تاکتیکی ظریفیست ، تاکتیکی که محتاج به درجای از اتحاد (شامل بر اتحاد نظامی) با یکردیف نیروهای متزلزل ، شامل آن نیروهایی که مورد استفاده امریالیستهای مختلف قرار گرفتند می باشد ، اما چنین وظیفه ای (و يك چنین دستاوردی) در وقایح تاریخی ثبت شده موجود است . سند اصول پایهای اشاره کرد که در زمانهایی :

" . . . لازم و درست خواهد بود که نتنها نوك تیز مبارزه را بر ضد آن قدرت (یا بلسوك) خاص متوجه نمود ، بلکه حتی هم پیمان ، یا حداقل در عدد خنشی نمودن " بکناری گذاشتن " بعضی نیروهای ارتجایی بومی که وابسته یا در خدمت پیکر امریالیستها (بخصوص بلكو رقیب امریالیستی) هستند . اما در چنین مواردی از هر چیز مهتر انشا ماهیت و منافع طبقاتی ارتباطات امریالیستی چنان نیروهایی ، برای مبارزه و شکست مصمانه خیانت آنها در مبارزه و بخصوص تلاشهای آنها برای سرکوب توده ها و در اصرار به برقراری نقش هدایت کنند ، پرولتاریا و خلافت حزب از طریق مبارزه ، در تداوم سیاست مناعت از الحاق به ، یا پشتیبانی شدن بوسیله هر قدرت یا بلكو امریالیستی و در واقع بخاطر سپردن و هدایت پرولتاریا و توده های خلق بسمت هدف همروزی نتنها در مرحله بلافاصله (یا مرحله جزئی) بلکه در انقلاب

د مكراتيك ضد امپرياليسټى بطور كل و از آن طريقه انقلاب سوسياليسټى ، در وحدت با پرولتارياى بين‌المللى و مبارزات جهاني ، ميباشد . * (اصول پايدايى ، ص ۴۳ ، بند ۲۲۷)
 منتج شده از اين موقعيتهاى فرض شده بالا با مشابه آنها ، كه خيلى كم دور از واقعيت و با غير عالى هستند ، هر كس مى‌تواند نه فقط فشارها و شكافهاى زياتى را در قدرت اسرائيل تصور كند ، بلكه ميتواند امكان گسترش پافتن شعله‌هاى انقلابى را به كشورهايى مثل اردن و سوريه (كه فقط در سال گذشته شاهد فرق به خون شدن شهر " هانا بوده و خيلى از آرامشى كسه در اين كشور سعى در نشان دادن آن دارد دور ميباشد) و حتى بالاتر از آن نكاتها و شوكهايسى با اهميتى غير قابل تصور در مقياس جهاني را تصور كند .

د واره بگوشم ، همه اينها بسته به برنامه يك نبروى انقلابى براى برهائى جنگ خلق طولانى مدت عليه دولت سهيونيستى و قدرتهاى امپرياليسټى ، كه پشت سرش استاد فاند (و حتى مخالف آنند يعنى شوروى) ميباشد . يك چنين برنامه‌اى حتما رهروان خود را بدون شك پيدا خواهد كرد . در واقع تعداد زيادى رهروان بالقوه اين برنامه بدون شك از قبل موجود بوده است . زودتر يا ديرتر بايستى بسيجى دوباره از نبروهای انقلابى در زير يك پرچم واضح ، انقلابى انجام بگيرد هر چه زودتر بهتر . عمليات بايستى هم در شهر و هم در بيرون شهر ، هم در لبنان و هم در كرانه فرى و نوار فزه ، هم طيه سوريه و هم طيه نبروهای آمريكا / ناتو و اسرائيل صورت گيرد . يك چنين موضع ، نبرو مند ، انقلابى و مستقل بدون شك مورد حمايت قرار خواهد گرفت . يك چنين استراتژى ، خيلى بيشتر " واقع بهانه " و بوضوح جالبتر از برنامه هاى ديگرى كه مردم با آن روبرو هستند ميباشد ، برنامه‌هايى كه ، آهنگه مردم فلسطين را براى مثال به شاه حسين و با اسيد سوريه ميسپارد و يا با امپرياليسم آمريكا و شوروى به معامله ميرد از د و يا در جستجوى جلب حمايت از دولتهاى " همدرد " در اروپا ، و يا اتكا به " نفوذ سعود بها مى‌كنند . اينها و ديگر فانتزيبهاى ارتجاعامى شبيه آن در ميان بخشهاى وسيع توده ، مشتعل بر نسل جديد رزمندگان كسه حالا حاضر به برداشتن سلاح هستند ، بشدت افشا شده است . آن نانى كه استراتژى صلب انقلابى مستقل را محكوم مى‌كنند و با حقارت عليه امكان اينكه توده بها با اسلحه بجلو آمده و بيانگر منافع تاريخى خود شوند صحبت مى‌كنند ، ممكن است كه از سرفت ماديت پافتن چنين تحولات — " بد پختانعاى " متعجب شوند . مشكلات و موافق ، واقعيتى است كه زياد و متنوع هستند ، اينس نامه ادعاى آنرا ندارد كه به همه اين مشكلات پاسخ گفته و يا اينكه حتى ليستى از همه اين مشكلات را ارائه داده ، اما از طرف ديگر موقعيت كنونى تنها داراى " مشكلات " نيست . اگر اينطور فرض شود اين صرفا تبديل كردن هر مشكلى به يك بهانه است . در واقع موقعيت كنونى طيرف مشكلاتش دلخواه است . سؤال تعيين كننده اين نيست كه آنها فرصت براى دست زدن به جنگ انقلابيسى موجود است يا نه ، و اينهم نيست كه آنها ميشود آنانرا به چنين برنامه‌اى جلب نمود يا نه . مسئله

تصمیم کننده رهبری و ابتکار عمل است .

هرچم جبهه مستقل انقلابی فلسطینیان ، هرچم جنگ انقلابی مردمی ، با پشتی برافراشته شود ،
آنانی که دور چنین هرچمی جمع می شوند ، تا زمانی که این هرچم به اهتزاز در نیامده نمیتوانند
چنین کنند .

بدون تردید خیلیها به این برنامه تحت عنوان ایدئال گراشی اعتراض میکنند . اشکا به دولتهای
عرب (و فراتر از آن اربابان امپریالیستشان) راهی با پایه مادی قویست ، و انتظار نمیرود که
چنین روندی بتواند جنبش را هم چون طوفان در برگیرد . از طرف دیگر تمام راه طی شده
توسط جنبش فلسطین از سال ۱۹۶۷ بوضوح لزوم قهری بمیدان آمدن چنین گرایش و پایه مادی برای
رشد مهم و تاثیر گذاری قوی آن بر جنبش را نمایان می سازد . بازبینی ، الزاما مختصر ، تحول خط
نظامی و عمل انقلاب فلسطین اینرا بشدت برجسته میازد .

در طول مدت پس از جنگ ۱۹۶۷ ، هنگامیکه شاه حسین خیلی ضعیف بود که بتواند کوششی
برای بیرون راندن فلسطینیان از اردن کند ، مبارزهای حاد در میان جنبش خدائیان بر سر این
مسئله که آیا با پشتی به جنگی انقلابی طبقه حسین دست زد یا نه ، در گرفت . الفتح بر رهبری -
مرفات ، ادعا نمود که بمفهوم " مناطق آزاد " یا مناطق پایگاهی برای فلسطینیان حل
شده است ، چرا که حسین " اجازه داده " که چریکها در اردن عملیات کنند ، بنابراین استراتژی
صحیح را محکم نمودن موقعیت موجود با اتخاذ یک سیاست روابط دوستانه با حسین دانست .
الفتح ، بحث کرد ؛ مجاز نیست آنچه‌ی که در دسترس بود - یعنی اجازه عملیات در اردن -
بوسیله شاه حسین ، با اتخاذ یک سیاست وسیعتر ، یعنی سرنگونی شاه حسین ، و با به ریسک گذارند .
اگرچه حسین در سالهای ۶۹-۱۹۶۷ ، فقط به این دلیل به چریکها " اجازه " عملیات میداد
چراکه در آن موقع خیلی ضعیف بود ، که غیر از این انجام دهد . او میتواند بطور عمیق این مسئله
نقشه انهدام جنبش چریکی را در اولین فرصت بکشد . بنابراین ، اگر چه به بدیهت ، کوششی
هماهنگ برای استقرار یک رژیم طرفدار فلسطینیان در اردن در خلال دورهای که حسین در ضعیف
ترین موقعیت قرار داشت ، ریسک بزرگی بود ، و " یک چیز مطمئن " نیز نمی بود ، کاملاً ممکن
بود که آمریکا ، اسرائیل را برای مداخله تحریک کند ، استراتژی واقعی که در عمل پهاد شد ،
استراتژی پاسپویته ، بی تصمیمی و کوشش برای " سازش " و " همکاری " با حسین بود . منجر بسه
واقعه سپتامبر سیاه شد . شکستی بیرحمانه برای آمال فلسطینیان که تاثیر بد روحی و سیاسی
در خاورمیانه و جهان گذاشت . مغایر ، این نتیجه قابل پیشبینی بود ، و بهیچوجه تصادفی نبود
(در واقع حسین تعدادی از فدائیان را ، حتی قبل از جنگ ۱۹۶۷ ، شکار کرده و کشته بود)
و قبل از خود سپتامبر سیاه برخورد های نظامی زیادی روی داده بود .

از نقطه نظر اصولی، مسئله اینکه آیا خاک اردن میتواند بعنوان منطقه‌ای امن برای مبارزه علیه اسرائیل مورد استفاده قرار گیرد، چیزی که فدائیان در اردن بعنوان حق خود می‌دانستند، تنها میتوانست با سرنگونی حسین "حل" شود (حتی به آنصورت هم "حل شدن" تنها بایستی بصورت مشروط و نسبی درک می‌شد)؛ اگر که حسین در سال ۱۹۷۰ سرنگون شده بود — تنها فلسطینیان بلکه تمام جهان یا انبوهی از "مسائل" روبرو میشدند — آمریکا اگرچه در ویتنام در آن موقع در کل فرو رفته بود، ممکن بود که بخوبی ارتش خود را وارد فتنه کند، و یا اسرائیل ممکن بود که اردن را اشغال کند تا از طرف حسین بوساطت بپردازد (سوریه و عراق هر دو در آن موقع بدست فد حسین بودند، و سوریه خصوصاً سرنگونی حسین را خواهان بود؛ بنابراین — امکان این مسئله بود که، علی‌رغم نامطمئن بودن رژیمهای بعثی، رژیم انقلابی در اردن میتواند وارد اتفاقاتی موقتی با همسایگانش که بلحاظ نظامی مهم بودند بشود) — رژیمهای دیگر سرب شوکه میشدند؛ اگرچه مداخله عرسی علیه رژیم جدید البته امکان داشت، همچنین البته کاملاً امکان داشت که وقوع انقلاب در اردن باعث بوجود آمدن طغیانهای تودمائی در بسیاری نقاط دیگر بشود. آیا انقلاب قادر بود که دست آخر "تحکیم" شود یا نه (بمفهوم مشروطی که بایستی از مقوله "تحکیم" مناطق پایگاهی انقلابی درک شود، که دست آخر واقعا تنها میتواند از میان عکس تحکیم، یعنی گسترش و فتح سرزمینهای جدید برای انقلاب ادامه یابد)؛ خود این مسئله دستاوردی عظیم بود — ما نمیدانیم که "چه اتفاق می‌افتاد" تمام آنچه که ما میتوانیم مستقیماً تحلیل کنیم اینست که چه اتفاق افتاد. اگر چه پس از يك نقطه معین در سگیری تاریخی ممکن است غیر سازنده بشود؛ ولی اینهم مهم است که فکر را برای دیدن نتایج محتمل بسیاری باز کرد، بهروزی حسین در سالهای ۷۱-۱۹۷۰ اصلاً غیر قابل اجتناب نبود، و اسناد نشان میدهد که خود حسین بخوبی از نقطه ضعف خود آگاه بود.

اما تا سال ۱۹۷۴، سیاست ساف (بهان شده بوسیله سخنرانی هرات در سازمان ملل) از يك خط اشتباه آمیز، اگرچه بلحاظ خیلی جوانب هنوز انقلابی — به يك جهتگیری تثبیت شده تابع نمودن مبارزه مسلحانه به مانورهای دیپلماتیک، یا این یا آن امریالست، گذر کرده بود. — راه حل نظامی "سرنگونی سلحسانه دولت صهیونیستی و آزاد نمودن فلسطین از طریق قهر بعنوان رویای غیر قابل تحقق عنوان میشد، و گفته میشد که دستکم برای آینده نزد يك استراتژی فلسطینیان بایستی با هدف سازش بخاطر بدست آوردن سرزمین انجام گیرد، مثل بیرون رفتن نیروهای اشغالگر اسرائیل از کرانه غربی و استقرار يك "دولت کوچک" فلسطینی در آنجا، بعوض برسمیت شناختن اسرائیل توسط ساف و انعقاد قرارداد صلحی همه جانبه.

در حالیکه فاکتورهای متعددی مصالح این تخمیر موضع را فراهم کرد. رژیمهای ارتجاعی عرب با پشتیبانی آمریکا تعادل خود را بدست آوردند، شکست خونین و اخراج فدائیان توسط شاه محسن

در سالهای ۷۱- ۱۹۷۰ تأثیرات ناامیدکننده‌ای بر جنبش‌گذاران، رژیم‌های عرب حاضر بودند تا تلاش سیاسی و مالی میان‌رودان را، برای رسیدن به راه حلی از طریق مذاکره پادشاه هندس ولی در همان حال از تحمل نمودن جنگه انقلابی از خاکشان طبع اسرائیل امتناع میکردند، و مشکلاتی برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در سرزمینهای اشغالی ایجاد شد. «پنایک ظالب در کار تعویض تضاد اصلی در جهان در پایان سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ و محدودیت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی جنبش فلسطینیان برای مقابله نمودن با این تعویض بود.» (منظور ظالسب شدن روند جنگ بین امپریالیست‌هاست - م)

باب آواکیمان در یک صاحب‌درباره «تعویض تضاد سالهای ۷۰-۶۰» و زمینه‌های جهانی که در آن این تغییرات انجام گرفتند، و بمقدور زیادی جهت این تغییرات را معین نمودند، گفت: «در سطح جهانی مسائل در حال تغییر بودند. امپریالیسم آمریکا در ویتنام در حال شکست خوردن بود و احتیاج به کوشش‌های رها نمودن خود از آن موقعیت داشت. بلکه آمریکا سعی کرد که در این جنگ پیروز شود. اما هنگامیکه روشن شد که بدون اینکه همه چیز را بمیدان آورد و بدون افراق بریسک بگذارد این مسئله واقعا ممکن نیست، امپریالیسم آمریکا سعی کرد که خود را از این جنگ رها کرده، نیروهای خود را عقب کشید، و با مانور دادن و دوباره گروه‌بندی خود در مقیاس جهانی بهترین کاری را که میتواند انجام دهد همه این مشکلات راه را برای نفوذ شوروی باز نمود. ...»

در تحت این شرایط خیلی از این نیروهای خرد، بوزوا و حتی نیروهای بوزوا که ابتکار عمل و نقش‌رهبری را در خیلی از این مبارزات در دست داشتند تمایل به کشیده شدن بطرف شوروی پیدا کردند چرا که شوروی بنظر راهی میان بر برای پیروز شدن طبع امپریالیسم آمریکا پیشنهاد مینمود که واقعا قدرتمند است. پدین شکل که: «آسان نیست» که بجایزه طبع امپریالیسم آمریکا دست زد. «هنراه بدون قربانی دادن زیاد نمیشود، و شوروی ها راهی را پیشنهاد میکنند که از راه دیگر آسانتر است. و بعضی از این نیروهای خرد، بوزوا بطرف آن کشیده شدند، طبعی از نیروهای متفاوت که یکبارچسب هم نبودند. نیروهای مختلفی در میان آنان بودند، و آنانی که تمایل بیشتری بسورای کشیده شدن بطرف آن راه بنظر آسانتر داشتند، بیشتر تقویت شدند.» (کارگر انقلابی ش. ۱۴۹، آوریل ۱۹۸۲ ص ۱۸):

تمام اینها زمینه را برای واژگون نمودن رابطه بین مبارزه مسلحانه و مبارزه برای قدرت تمام پایان سالهای ۷۰ مهیا کرد. البته بر همه معلوم است که «ساف» هرگز «اسلحه را بر زمین ن گذاشت»، در واقع از آنجائیکه استراتژی سازش‌سیاسی ظالب بود، نیروهای مسلح «ساف» هم بتدریج هم بلحاظ تجربه و هم بلحاظ کمی تا جنگه روشن سال ۱۹۸۲ رشد کردند. اما نقش

عملیات مسلحانه در استراتژی ساف به نقشی تبیی تنزل کرد ، در واقع بنفشه‌های محرك بر سرای
مداماً بخاطر مسیونریتها و پشتیبان امپریالیستشان این موضوع را آوردن که " مسئله فلسطین
از بین نخواهد رفت " و اینکه " راه حل مذاکره شده غیر قابل احتراز است " . سیاست " برخورد -
های محدود " الفتح با اسرائیل مستلزم این بود که گاهگاهی عملیات کماندوش و توپ باران مناطق
مرزی برای " بالانگاهداشتن فشار روانی " در داخل اسرائیل ، انجام گیرد . در همان حال ، دفع
فقط هیچ کوششی برای سازماندهی جنگ پارتیزانی حقیقی در میان مردم عرب نشد ، بلکه راه مخالف
در پیش گرفته شد . مردم تشویق شدند که راه انتخاباتی را در حمایت از سازش که در آخر
به " حاکمیت در خانه " در کرانه غربی منجر میشد را دنبال کنند . در حالیکه بخوبی مکانی برای
پیشبرد شکل مبارزه انتخاباتی ممکن بود در کرانه غربی موجود بوده باشد ، بخصوص در شرایط
سالهای ۷۰ ، و دست کم یک چنین اشکالی از مبارزه قابل رد نیستند ، پایان متصور شده
بیرای بکارگیری انتخاب شهرداران و شوراهای شهر کاملاً صریح بگوئیم ، سازش مسلح آموخته بود . به
این دلیل ، هر آنچه که بر خلاف اینراه بود عموماً در ملاحظات کنار گذاشته شدند و البته همینطور
در عمل .

محتوی عملیات " تماشایی " کماندوشی در مقیاس بین‌المللی که بغر اوانی در خلال نیمه اول سال
۱۹۷۰ انجام شد ، از شاخ و برگهایش که بگذریم ، به کوشش برای " وادار نمودن افکار عمومی
جهان " برای " به سر عقل در آمدن و حمایت از حقوق فلسطینیان " ، خلاصه شد . برآستی ،
قرار بر این بود که طبیعت بیرونگ شده و پراکنده این عملیات کماندوشی ، هر مقدار هم که بسروری
" افکار عمومی " تاثیر میگذاشت ، رد لزوم و امکان دست زدن به جنگی انقلابی بطور جدی باشد .
دیدگاهی که نقش مبارزه مسلحانه را در واقع زمینه ساز برای مذاکرات با امپریالیستها ، بجای وسیله
ضروری برای کسب قدرت میدید .

در این ضمن " ساف " مبادرت به کارزاری برای منظم نمودن نیروهای مسلحش در اواسط
سالهای ۷۰ کرد که اساساً بوسیله شورویها بجلو هل داده میشد . بزیده سابق در یکن مقاله
که اخیراً در ژورنال مطالعات فلسطینیان چاپ شد ، در جمعبندی از چگونگی توان نظامی
فلسطینیان نوشت که :

" رژیم ستاد اسرائیل رافائل ایبان ، از حرکت ساف برای " منظم کردن " نیروهایش
ابراز خشنودی کرد . بدین خاطر که این مسئله شانس بهتری را برای ایزوله و منبدم کردن
ساف ، فراهم می‌کند . نیروهای فلسطینی امتیازات جنگی پارتیزانی یعنی تحرك ، انعطاف پذیری
و دیده نشدن نسبی را بدون بدست آوردن امتیازات ارتش منظم از دست داده بودند . ساف
خودش را در موقعیت جنگی کردن با سلاهنهای سنگین و نیمه سنگین ، مستقر شده بروی و پاکشید
بوسیله ماشین ، بدون سطح قدرت آتش ، دفاع ، آموزش ، سازمان و مدبریت لازم برای واحد های

منظم هنگام جنگیدن با دشمنی از لحاظ تکنولوژی و کمیت برتر، یافت. (جلد XXI، ش ۱ ص ۸)

(سابق بعد از اظهار می‌کند که "اهداف سیاسی و دیپلماتیک تاثیر بیشتری در این قضیه"

[منظور منظم نمودن ارتش است - نویسند] از صرفا ملاحظات نظامی داشته است.)

در حالیکه در سال ۱۹۷۰، به ویتنام بعنوان نمونهای از "جنگ خلق"، در صفوف جنبش مقاومت فلسطینیان اشاره میشد، تا سال ۱۹۷۵ جرج حبش رهبر جبهه مردمی برای آزادی فلسطین در سهای کلیدی ویتنام را تحت عنوان "اسلحه شوروی و حمایت شوروی راه پست پیروزی هستند"

نقل میکرد.

و در عمل نیز، "حمایت شوروی" به کسب بهشت خط "سازر منطقی" انداخته میشد.

شوروی ها که در خلال بوجود آمدن جنبش فدائیان، متوجه طبع دست زدن به مبارزه مسلحانه انقلابی داد و بی داد راه می‌انداختند و فقط در اواسط سالهای ۷۰ بود که با بی میلی رسنا حق تعیین سرنوشت فلسطینیان را تأیید کردند، استراتژی خاورمیانه خود را در چارچوب رقابت امریکالیستی خود با آمریکا جای دادند. کار مقدم آنها ثابت نگذاشتن نفوذ شوروی و از میان بردن نفوذ آمریکا می‌باشد. در همانحال که نفوذ و حمایت نمودن از رهبری میانه روی ساف با این هدف همخوانی دارد، سرنگونی اسرائیل تنها غیر قابل تحقق، بلکه برای تعرض و استراتژی اصلی شوروی در منطقه، یعنی سیاست نفوذ با پی و دورگرزی در دولت‌های عربی بر اساس حالت "نسه جنگ و نه صلح" ضرر مند دانسته میشود. در همان زمان، هدف کلیدی و برنامه‌های شوروی برای خاورمیانه در سالهای ۷۰، یعنی دولت به برگزاری کنفرانس ژنو تحت حاکمیت آمریکا و شوروی جانشیکه مسائل حاد و برجسته در منطقه، مشتمل بر "حادترین" همه، یعنی مسئله فلسطینیان، پس از در نظر گرفتن منافع و نظرات شوروی حل میشد، بود.

هر چند برگزاری يك چنین "کنفرانس ژنو" بعید بنظر میرسد و هنوز نیز میرسد، اما منطق حکمفرما بر چنین طرح‌هایی به دستاوردهای سیاسی - نظامی و دیپلماتیک شوروی به هزینه آمریکا در منطقه بستگی دارد، که ممکن است آمریکا را مجبور سازد که بیک چنین کنفرانس رضایت دهد.

بنابراین مقوله "کنفرانس ژنو" تنها تجریدی برهیزگارانه نیست، بلکه انعکاسی از دیدگاه شورویها نسبت به دینامیک سیاسی خاورمیانه، بعنوان بیان توازن قوای حکمفرما بین آنان و آمریکا بشکل منطقی، و مهتر از آن در سطح جهانی می‌باشد. در زمانهای مختلف، مقتضیات سیاست شوروی ممکن است که حتی خط "مبارزه جویانه تری را در مورد مسئله فلسطین ایجاد کند." (برای این موضوع، شوروی همیشه، در همانحال که بشکل سیاسی و دیپلماتیک حمایت خود را متوجه گروه‌بندی غالب درون الفتح برهبری برفات میکرد، گروه‌بندی‌های چپ‌گرای دروغین و گروه‌های تروریستی درون ساف را نیز تشویق میکرد.) اما هر رهبر فلسطینی که خود شرا مانند خر به دم کرملین می‌چسباند در جستجوی آزادی نیست، بلکه بدنبال گوشه‌ای از معامله، پس از اینکه شوروی بعد از جنگ که

(جهانی سوم - م) بعنوان پیروز بیرون آید، مییابد.

دیدگاه بااصطلاح "پایداری" که فضای آن رد هرگونه سازش با اسرائیل و چسبیدن به خط "انقلاب تا پیروزی" است، در واقع نمایانگر شکلگیری دیگری از همان طرز برخورد به مسئله کسب قدرت توسط نیروهای مسلح مییابد. "جبهه پایداری" شامل "جبهه مردمی برای آزادی فلسطین"، گروهی طرفدار شوروی برهبری دکتر جرج حبش و رژیمهای بعثی سوریه و عراق که از جوانب بسیاری نمونه تبهیک دیدگاه پایداری (رد کردن گرایس) هستند، و چند رژیم دیگر با بند های نزدیک با شوروی، مشتمل بر یمن جنوبی و لیبی، مییابد. دکتر حبش همیشه شعار بظاهر "جهت"، "راهی که بسمت آزادی فلسطین میبرد از میان پایتخت کشورهای عرب میگذرد" را اظهار نموده است. این خط در خدمت توجیه سیاسی بتمویق و برآورد خشن واقعی و سیاستهای مبارزه مسلحانه مردمی علیه اسرائیل، با این بحث که پیشتر ضروری برای موفقیت چنین مبارزهای متحد شدن یا برادران عرب برای سرنگونی رژیمهایی که بصورت مانعی در پیشبرد آمال فلسطینیان هستند، مییابد. حبش حتی کوشش نمود که از این بحث بعنوان پرده ساتری برای حمایت از تخلیه بیروت استفاده نماید، با این ادعا که اینکار انقلاب را در موقعیتی "بهتر" قرار میدهد زیرا که فدائیان پراکنده شده، در اینصورت به پایتختهای عرب که مبارزه باید در آنجا انجام گیرد نزد یکتا خواهند بود. لزوم انقلاب در کشورهای عرب در حقیقت مسئلهای استراتژیک پیشپسای مبارزه فلسطینیان برای آزادی است، اما طرح این قضیه بعنوان پیشتر ضروری برای جنگ انقلابی جسدی علیه دشمن اصلی - اسرائیل - مطلقا سفصه گری است. منافا، جبهه مردمی برای آزادی - فلسطین واقعا برای بوجود آوردن انقلاب علیه رژیمهای عرب تلاش نمی کند. این جریان روابسط عمیقا صمیمانه خود را با رژیمهای ارتجاعی بعثی حفظ می کند، و کمکهای زیادی از عراق دریافت می کند. بطور واقعی، دیدگاه اینان از "انقلاب در جهان عرب" بنظر می آید که چیزی بجز یکسری کودتاها، هوادار شوروی نیست.

قبل از سال ۱۹۶۲ حبش مخالف شد دیدگاه ناصریستی مبنی بر اینکه، فقط پیچ هماهنگی ارتشهای رسمی دولتهای عربی در جنگ علیه اسرائیل میتواند فلسطین را آزاد کند، بود. در اواسط سالهای ۶۰ حبش که در آن موقع رهبر جنبش ناسیونالیستی عرب، پیشتر در آمد جبهه مردمی برای آزادی فلسطین، بتندی علیه پیفایدگی تاکتیکهای فدائیان جدل کرد. جنبش ناسیونالیستی عرب، در ناصر "ابزار وحدت اعراب و آزادی فلسطین را از میان جنگی کلاسیک که او در وقت مناسب بسایند پیشتر میبرد، میدید." ذات این نقطه نظر و روند تغییر نکرده است، اما در شرایط و موقعیت جهانی امروز، این نظرگاه تحت تاثیر قطب بندی بیرونی عرب، بین دو کمپ امپریالیستی برکردگی دوباره قدرت قرار دارد. اینک، بطور فزاینده، امیدهای "آزادی فلسطین" به ائتلافی عربی طرفدار شوروی و شکست اسرائیل بعنوان ملازم یک پیروزی بلوک شوروی در تناثر خاورمیانه در

جنگ جهانی سوم، وصل شده است. این برنامه بیشتر و بیشتر در تئوری و عمل جبهه مردمی طبرعم شعار داد نهایی مثل "انقلاب تا پیروزی"، "جنگ خلق"، "مارکسیست - لنینیست پیرو" و غیره، بروشنی پیش می‌خورد.

موقعیت ویژه و تعیین کننده جنگ داخلی لبنان، بهترین نمونه هم ورشکستگی خط سیاسی و نظامی ساف و هم فرصتهای واقعی که این خط از دست داده است میباشد. هنگامیکه در اواسط مارس ۱۹۷۶ ارتش ارتجاعی لبنان تجزیه شد و نیروهای ساف و نئل (نیروی فاسیونالیستی لبنان) کاخ ریاست جمهوری را توپ باران میکردند و با خروج ساکنین طرفدار غرب، ماروئینی‌ها، سوریه با پافشاری بر روی اعلام آتش‌بس یکجانبه وارد قضیه شد. در ۱۶ آوریل هرقات و رئیس‌جمهور سوریه، اسد بتوافق رسیدند که موضع متحدی را علیه شروع هرگونه جنگی اتخاذ کنند و نئل‌ها هم با بی‌میلی پیروی این خط آورده شدند. پس از اینکه شتاب جمع‌آوری شده، برای تعرض از بین رفت، و نه قبل از آن، ارتش سوریه با قدرت وارد لبنان شد، و با همکاری فالانژیستها، دست به کشتار نیروهای فلسطینی و نئل‌ها زد.

البته هیچ نوع تضمینی موجود نیست. ممکن است که اشاره شود که حتی اگر سوریه مداخله نمیکرد، اسرائیل مطمئناً دخالت میکرد، شاید اینطور باشد، اما اگر چنین حالتی اتفاق می‌افتاد آنوقت خیلی بهتر میشد، اسرائیلیها را در تحت شرایط و زمان انتخاب نشد، بوسیله آنان زیر ضرب گرفت، یعنی در زمانیکه فالانژها و متحدین در لبنان تا آنوقت شکست نخوردند، هنگامیکه تودماها به شکل سیاسی بسیج و مسلح شده هستند، و لبریز از پیروزی، خپلوسی بهتر است که نبرد در تحت یک چنین شرایطی پیش‌برده شود. تا اینکه دشمن زمان و مکان هر نبردی را تعیین کرده و آتش‌بس را بدلبخواه خود فرا خواند. ولی متأسفانه همین شکل از پاسوژیم بسم بسطح اصول توسط ساف ارتقا پیدا کرد، و ادامه به آشکار شدن نمود سریعتر بگوئیم، در تمام مدت، با اشغال ژوئن ۱۹۸۲ و حتی پس از آن، این خط غالب بود.

البته، هیچ اصلی برای اطاعت کردن، که از جنبشهای انقلابی بخواهد که با تمام دشمنان در یک زمان وارد جنگ شوند، وجود ندارد. اما این قضیه که آیا یکتفر، یا همه دشمنانش یکباره وارد جنگ میشود یا یکی به یکی، از چیزی که ممکن است بنظر رسد هیچقدر متر است. در وهله اول، دشمنان حرفی برای گفتن دارند. چه میشود، اگر که آنها تصمیم به یک باند شدن، بدون توجه به اصول مخالف انقلابیشان بگیرند؟ مسئله بیشتر مربوط به زمان است؛ چه کسی تصمیم میگیرد که کی نبرد شروع خواهد شد، انقلاب یا دشمنانش؟

برخورد به این تضادها یک چیز است، ولی جمع‌بندی بدین شکل که: "اسرائیل بلاحظه نظامی خیلی قویست، هیچ راهی برای کسب پیروزی نظامی در آینده نزدیک موجود نیست، و چیزی که ما باید بدنیالشر باشیم رسیدن به یک توافق سیاسیست، یک سازش، و این بمعنای

کوتاه نمودن عملیات پارتیزانی، مسئول شدن و مورد احترام قرار گرفتن، نشان دادن تحمیل در قبال توافقات بین المللی، تکیه بر مبارزه دیپلماتیک، فرجام خواستن از نیروهای "معمول" در غرب بر اساس منافع خودشان و غیره، چیز دیگریست.

بنابراین چنین استراتژی قصد تحت تاثیر قرار دادن چه کسی را دارد؟ طبیعتاً چنین استراتژی انسان را بدون اراده به یکسری فرضیات "واقع بینانه" وابسته میسازد، بدین شکل که:

"بازی ضرورتاً تحت قوانین آنانی که قدرت دارند" و میرای رسیدن به خواستههای هاد لانه جنبش اداره میشود.

بنابراین این ساف بود که بعد افزای به آتش پسر رهبری شده بواسطه آمریکا در لبنان چسبید، ۲۵ هزار افراد نیروی نظامی در جنوب لبنان از شلیک حتی یک راکت بطرف اسرائیل برای ماهها، مادامی که دیپلماتهای ساف میخواستند که بشکل دیپلماتیک تاثیر بگذارند منع شدند.

سهر پراز اینکه دوره سخت "انتخاب دقیق لحظه مناسب" برای ماهها طی شده، بسود پس از اینکه چندین بسیج اسرائیل فراخوانده و بعد لغو شده بود، این آمریکا بود که اسرائیل را رها کرد. چیزی که ساف در اوایل سالهای ۷۰ با آن شروع کرده بود، یعنی تصمیم بر اینکه قادر به متقبل نمودن برخوردی نظامی با اسرائیل نیست، درست همانچیزی بود که بدست آورد. اما برخورد طبق شرایط غیر قابل تحمل برای ساف و خیلی دلخواه برای امپریالیسم آمریکا و صهیون-نسیسم صورت گرفت. بنابراین بعد از این همه "واقع بینی"، "برگاماتیسم سرسخت" و "جهتگیری بر مبنای نتیجه" بجا که کشیده نشد؟

۱۵ سال میان نبرد کرامه و نبرد بیروت شرفی از تجربه را فراهم آورد، است، این تجربه با یستی بشکل نقادانه جمعبندی شود. موقعیت جهانی بطور استراتژیک و بشکل حادی بیسن سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۸۲ تغییر نموده است، اهمیت این تغییرات وجود مصافها و فرصتها، در بطن موقعیت حاضر و رشد یابنده، با یستی بخوبی درک شده و تعمیق شود. دیدگاههای که تنها عقب نشینیهای موقتی تحمل شده، بتوسط مبارزات مردمی و انقلابی را دیده، و از دیدن راههای اساسی که منجر به افشا شدن و ضعیف شدن و به کفر رسیدن امپریالیسم شده و میشود، نتوان است، غلط بوده و باید نقیصه شود. در حرکت دو بلوک امپریالیستی برای تسد ارک جنگ، آنان فشارهای مظلومی را بر تمام چارچوبه شکننده، سرکوبگری استثمار و بردگی، که از یکطرف بتوسط اسرائیل و از طرف دیگر بتوسط رژیمهای ارتجاعی عرب که در خط اینها است قدرت امپریالیستی قرار دارند، در جای خود نگاه داشته شده اند، وارد می آورند. مجادله ما بین امپریالیستها، تمامی تضاد های حادی را که تا بحال در منطقه بظهور رسیده مانسدا را شعله ور میسازد. میلیونها مردم بداخل این به چش کشیده شده ماند. هرگونه کوششی بواسطه

امپریالیستها برای تحکیم هژمونی در یک منطقه مشخص و یا بشکل تعیین کنند و تضعیف کمپس مقابل در "در قلمرو برجسته اش" بشکل بیشتری تمام اساس حاکمیت امپریالیستی را بر زیر سؤال میبرد. پس از ارزیابی هوشیارانه از مشکلات، کاملاً مقتضی است که مشاهده کنیم که در رومسای انقلاب نمودن بشکل عالی موجود است. "تسخیر قدرت توسط نیروهای مسلح، و حل مسئله توسط جنگ، وظیفه مرکزی و بالاترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی - لنینیستی هم در سطح جهان درست است و هم برای چین و دیگر کشورها."

مبارزه انقلابی مردم فلسطین، در مرکز این پیشبرد از فرصت، ممکن است که هنوز نقشی تاریخی ایفا کند که تاثیری گسترده بر شام جهان گذارد، برای دهه های آینده که در پیش است.

بنقل از نشریه "انقلاب" ارگان ترویجی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

بهار ۱۹۸۴ - نویسنده: پل کپس

بعد التحریر: نامه بالا قبل از تعرض بر انگیزته شده و حمایت شده توسط سوریه طی گروه بندی ساف برهبری عرفات در جنوب لبنان نوشته شده بود. هر آنچه که امیال اعلام شده نیروهای رهبری کننده این تعرض بوده باشد، مدت زیاد است که اینان به کم بیشتر از یک دسته نظامی و سیاسی برای منافع و طرحهای سوریه در منطقه در آمد مآند، طرحهایی که اساسا به "در یک ردیف قرار دادن و بتابعیت در آوردن هم جنبش فلسطین و هم لبنان برای مزایده در رقابت با اسرائیل، بعنوان قدرت در منطقه خلاصه میشوند. دست حیانتکارانه شورویها در این اعمال مشهود است."

طسز قذیفه اینست، که بعضی از رهبرانی که در این دسته بندی هستند ظاهرا طی سوریه در سالهای ۷۶-۷۵ جنگید مآند. حالا پراگماتیسم آنان و جستجو برای اریایی با قدرت زیاد آنها را به بازوان دشمن قسید می فرستاد و یار دیگر بین پستی را در مقابل خلق فلسطین قرار داده، پرده اخیر وقایح از همه مهتر بآرد یگر به لزوم، همانطور که نامه تاکید میکند، نه فقط استراتژی انقلابی نظامی بلکه فراتر از آن (بعنوان پیش شرط اساسی آن) حزب پرولتری انقلابی حقیقی، رهنمون شده بوسیله مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه بانو، اشاره میکند. همانطور که در نامه تاکید شده و وقایح اخیر نیز دال بر این میکند؛ "خط سیاسی پایه اساسی برای توسعه خط نظامی است. هیچ کمبودی در مورد جنگنده های قهرمان و آزموده و حتی فرماندهان ماهر (اگر چه خیلی های آنان با مدت های جنگ بورژوازی تعلیم دید مآند) موجود نیست. کمبودی که موجود است جهتگیری صحیح برای بدست آوردن استراتژی انقلابیست." - سردبیر

توضیحات

۱- برای ملاحظه پیش‌بینی مطبوعات در مورد تجاوز (در دوره قبل از تجاوز) به نشریه کارگر انقلابی شماره ۱۴۷، ۹ مارس ۱۹۸۲ صفحه ۵ مقاله " خاورمیانه : رسایت زیر سر نیزه " رجوع کنید این مقاله دو ماه و نیم قبل از تجاوز نوشت : " مطبوعات امریکایی در هفته های اخیر بتدریج خبرهایی را در مورد امکان اشغال وسیع جنوب لبنان توسط اسرائیل درج کردند ... اغلب پیش‌بینی ناکتیکهای خاص امریکا در خاورمیانه مشکل است ، چرا که برای اینکار باید بدقت در میان انبوه ملامت مبهمی که توسط سیاست باصطلاح " جاده دو طرفه " امریکا تولید میشود (که هدفش دست یافتن به توافقات استراتژیک منقطعاً است) به جستجو پرداخت . معذالک شواهد فراوانی وجود داشت که نشان میداد امریکا در حال تدارک برای دادن چراغ سبز محتاطانه (و فابل " زیرش زدن ") برای یک حمله نظامی مهم به لبنان میباشد ... "

۲- نبرد کرامه در مارس ۱۹۶۸ ، زمانی که دسته کوچکی از فدائیان با موفقیت از پایگاه چریکی در کرانه اردن در مقابل نیروی پسمار برتر اسرائیل دفاع نمودند ، رخ داد بدون اغراق میتوان گفت که کرامه نقطهطفی در تولد دوباره آرمان فلسطین بود و جوانان تمام جهان عرب را به تحرك در آورد .